

گزارش بازدید از موزه ایران باستان

روز جمعه ۱۷ بهمن ۸۹ همراه حدود ۵۰ نفر از خانواده ها، کودکان و اعضای عزیز آشیانه راهی موزه ایران باستان شدیم.

به خاطر محدودیتهایی که موزه از نظر تعداد بازدیدکنندگان برایمان تعیین کرده بود، نمی توانستیم افراد بیشتری را همراهمان ببریم، و این در حالی بود که استقبال دوستان و خانواده های محترم از این برنامه چنان گسترده بود که طی اولین روزهای اعلام آن، ظرفیت به سرعت تکمیل شد و با کمال تأسف از پذیرفتن دیگر دوستان متقاضی معذور شدیم.

به نظر می رسد این بازدید به خاطر انتقال لوح منشور کوروش از موزه بریتانیا به موزه ایران باستان چنین مورد استقبال قرار گرفت واگر نه متأسفانه اغلب ما ایرانی ها رغبت چندانی به بازدید از اماکن تاریخی و هنری سرزمینمان نداریم. گواه این مدعا همین بس که در آن روز علاوه بر خانواده های آشیانه، خانواده های بسیار اندکی مشاهده می شدند که همراه فرزندانمان برای دیدار هدفمند از موزه آمده باشند.

بسیاری از والدین برای اولین بار بود که به این مکان می آمدند و در این میان جز تعداد خاصی از اولیاء بقیه تقریباً گذرا و سرسری از کنار اشیاء موزه می گذشتند. در این میان با خودم می اندیشیدم با چنین شرایطی چگونه می توان از کودکانمان تعمق و دقت نظر توقع داشت. لوح کوروش در طبقه دوم موزه در یک اتاق مجزا به صورت نوبتی و در هر نوبت برای تعداد محدودی از افراد ارائه می شد. طبقه بالا مملو از آثار درخشان دوره هخامنشی بود و البته سهم ما از میراثمان ماکتهای بدلی آن می باشد.

تنی چند از اولیاء می پرسیدند : « چرا اصل این سازه ها و آثار تاریخی ما در کشورهای دیگر است؟! و آیا نمی توانیم آنها را پس بگیریم؟

در پاسخ آنها را به میزان آگاهی و شناخت خودمان نسبت به ارزشها و داشته هایمان و نوع برخورد افراد جامعه با این بخش از هویتمان و در پی آن اوضاع موزه و شرایط نگهداری و ارائه اشیاء و ... ارجاع دادم.

که همگی چنان حلقه های زنجیر به یکدیگر متصلند و بر هم تأثیر می گذارند پاسخ را دریافتند و با افسوس و تأیید سکوت نمودند و البته قانع شدند که " از ماست که بر ماست " لوح کوروش و آنهمه ظرافت و دقت و پیامهای پیاپی انسانی نهفته در آن چنان آدم را به خود معطوف می داشت که اتمام زمان بازدید را گم می کردی. دلت می خواست آنجا می ماندی و در زمان گم می شدی و به آن روزها می رفتی و شاید دیگر بر نمی گشتی!!!! ...